

تغیر این ساله نظیر توصیف بنی تعالیٰ پند را محمد با ویدی قاضی محمد بن
پشتین می کشانی شایسته قلم در وقت و حال و در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
بروز در آن حال که در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
و حساب من و در بنای من کار شایسته و در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
بروز در آن حال که در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
عراق عبادتش سرایه عیونیت بیجان هر خط و قرائتش چون در آن سالان نه در آن سالان نه در آن سالان نه در آن سالان
همان نتوان که در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
شایخ کیسوی شایخ ابهر که کل آن شایسته می کشانی قاضی محمد بن
عمر من حسن و حال سلامتی شایسته که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
دلف شکویش که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
فرستادن با رشاد الناس که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
دولت میداری و کل کفش را در خواب چیدن بر پای افتخاری عبادت می کشانی قاضی محمد بن
است از شایسته می کشانی قاضی محمد بن
کام و هر کس که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
نبت می کشانی قاضی محمد بن
خصوصا فرستادن با رشاد الناس که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
اتفاق شایسته می کشانی قاضی محمد بن
اه در آن است که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
در خط اطلالان عظام کشید از ناخن در مس سبست که شاید کسی می بیند یا در روزی شایسته می کشانی قاضی محمد بن
با در وقت شایسته می کشانی قاضی محمد بن
یش از در شایسته می کشانی قاضی محمد بن
منه در وقت شایسته می کشانی قاضی محمد بن

[illegible]

سوره الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

سورة الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

سورة الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

سورة الفاتحه

سورة الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

سورة الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

سورة الفاتحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

الذي هدانا لهذا...

ما كنا لنهتدي لهدى...

لو اننا كنا نعلم...

ما كنا لنكون من الساجدين

والحمد لله رب العالمين

ابروی سخن بوسمه حمد و دامن ز کین و نرین که نوح بشر را بحاسن شعور آرسنه و انسان عین انسان
از حسین نقطه سواد بخل نور پیرسته بسودای تنگ لغتش بر سر نویم زبانی اما چون خبر بهای پریشان
قصور کردانی آری نظم اگر هر موی من کرد و زبانی ز تو را نم بهر یک دهانی نیارم کو هر کوفه
سغن سر موی احسان تو لغتن و روی مثال بگلونه در و وسیدا لایا و آل و صاحب صفا
زیبا و محلی که بخان کور سوادان شب منکات رسیده صبح بهت روشن ساخته و زبان و معنان
کمال سالت و جمال و لایت را الکن اما بعد این رساله است سیمی بهدایه النور فی تائین علی باطن
و اشعور که بنده و سراپا تقشیر و کنه محمد سعید احمد مجل عفا به خیر امن و لاله رنگ و جودش را بالتماس از
دوستان در عشره اخیره رمضان از سن کبرار و دود و مد و نصرت و شش تهری بر صحنه بیان بر حجت و
لآلی تریش را بر اخلق عرّس پنج باب و نخته باب اول در موی چهره انسان باب دوم
در موی سار و بدن سواى آن باب سوم در اظفار باب چهارم در مستقرات عامه باب
پنجم در خضاب و اسد اللهم للحن و الصواب فی کل افضل و باب و میر کل صواب حساب الیه ارجع

مجلس ۱۲۸

سید محمد علی بن ابی طالب علیه السلام

وہی کہ جس نے اسے دیکھا ہے اس نے اسے دیکھا ہے

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ وَأَتَيْنَاهُم بِطَارِيقٍ فَالْمُنَافِقِينَ

و در این کتاب که از کتب معتبره است و در آنجا که از کتب معتبره است و در آنجا که از کتب معتبره است

و این کتاب را در روز جمعه ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر تبریز
مطبعه مطهریه چاپ و نشر نمود

آیه و در حدیثی که در کتابهای معتبره آمده است که هر کس که در روز قیامت

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْحِجَّةِ فَالْحُمَّى يَوْمَ لَا يُصَلِّيهِ إِلَّا الْغُلَامُ الْهَجْلُ وَالْكَبِيرُ الْأُمْلُ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

و اما در این کتاب که از حضرت علی علیه السلام است و در آن
در بیان فضیلت اهل بیت است و در آن

و این کتاب را در روز شنبه ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر تبریز در کتابخانه

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

و اما در این کتاب که از کتب معتبره است و در آنجا که

میرزا محمد علی خان

و اما در این کتاب که از کتب معتبره است و در آن
مذاهب معتبره مذکور است و در آن

[illegible]

و در این کتاب که در میان مردم است و

مقاله و تاریخ و جغرافیه و ادبیات و فقه و حقوق و پزشکی و سایر علوم و فنون

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

[Faint handwritten signature]

شده باز خاص عام مخصوصا از مشایخ و زهاد و عباد و ظالم بر آن بیت علیهم السلام استقامت نمودند و گفتند
 آنست و لیکن سنت با آنست که گفته شده و در بعضی الارادت از گفته شما بدی می آید موی بر سر گذارند و سنت
 مکرر و فکله مشغول شوار افتد و از حجابات که امام احمد بن حنبله امام شافعی فرموده و توفیقوی بتکلیف است
 و لیکن که گفته و مؤنه اگر قدرت سید انیم بر موی کاو سید انیم از الکن گفتنی و شغنی در باب ساری
 شدت است چون سوزنیت که داشتن موی سر سخن شده و چهار کردن امیر المومنین علی کرم الله وجهه با حجت
 بر سنت او و در بعضی چون حضرت ایشان و حجه صاحب بر اتباع سنت چه بوده ان شاء الله و همین می جویا و در
 غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد از این ایستادیت من ترک موضع شعر که من حجابم که ایستاد
 فعل بهایا و اگر کسی که از بی بر که ترک کند جای یک موی را از جنابت که میشود از کرده شود سبب آن
 مژدک چنین چنان در دوزخ میفرمود و من ترک شادیت را سببی می از جهت مسجد مذکور و در حدیث
 یا موی سر خود که آنها را از پنج دین قطع میکنم ای حجه خیار خلق را حقیقت که در سنت یا در شغنی و عید مطهر از
 جهت قصد زینت غیر آن پس که با اعتدال از ترک متابعت ظاهری فرمود و در بعضی خلق ترک برداشت
 قول علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسب ان ذواته الطبرانی فی الاک و سبطه که فی مجمع الزوائد
 الطبرانی یعنی بر که موی بر سر گذارد باید که حدیثی از شستن و شانه کردن بجای آورد و لا تراشد موی است آنچه
 از ابو هریره رضی الله عنه و سنن ابوداود و مردی شن من گان که شعر کتیکر که هر که موی با بنداید
 او سازد و طبعی در شرح مشکوٰۃ می نویسد و او است بر سر تراشی سنت زیرا که از قسم تفریق علیه السلام است و او
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای سوزنیت آن کافیت زیرا که حضرت ایشان از خلفای راشدینند و
 آن نزد عالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است علیکم کسینی و مستند الکلفاء الراشدین لازم
 کیر بطریق و در بعضی خلفای راشدین پس لا محاله سنن باشد اما ابن حجر و علی قاری در رد آن می اندر که
 ولایت ایاب فقط درین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سایر اصحاب ارفع شد پس معجب نیست شاید
 باعث حضرت اباحت را هم الحروف که بر چون فعل امیر المومنین علی رضی الله عنه و در بعضی آنحضرت با وجود عدم
 مخالفت آنسر در از قبیل تفریق علیه السلام تحقق شده لا محاله سنت حایر بود نهایت کار نیست چنانکه

نکته: این روایت در بعضی نسخ حذف شده است و در بعضی نسخ با عبارت "و در بعضی نسخ" آمده است.

بنی بری بر سر گذاشن ترست باشد از نجاست که در قادیان تکبیری از روضه زندوبی می رود آن الشیخه
 فی شعر الراس لئلا یفرق ولما خلق و ذکر الطحاوی الحلی سنة تسبیل الخ لعل الخ لئلا
 کذا فی الشیخه کذا فی الامام محمد است که خلق تمام سر کرده است بر آنکه زنی خواجه است که بی عجز
 پس این عجز را که در آن کجاست که خارج است از کف و کان الشکف یفرقون شعورهم
 و لا یخلقوها و کانت طریقه الخارج خلق یکنیع رؤسهم اما زبانیان خلاف این است
 مردن بنی بری بر دانی که شستن بعضی آن منوع است از راهی قریع بغتختی که پیشها بفرع اسباب
 که باری می متفرق حساب را که بند کذا فی الثاموس ایام ندوی از غیل احمد و صاحب حکم و مذهب است
 استدل بعضی الشعر من الراس بعد ان کفته ظاهر کلامه ان مطلق البعض مکرره و لفظ کذا فی بعض
 جمیع است احسن قریع کاف ضم آن دلیل مش است که در جمیع از عبد الله بن عمر و بنی یسجد فی
 صلی الله علیه و سلم فی عن القریع ازافع راوی این حدیث شاکر و عبد الله بن عمر و بنی قریع بر سر بند و
 خلق بعضی راس الصبی و ذکر البعض کذا فی الشیخین بنی تراشیده شود بعضی بر کوه که کذا فی بعض
 آن نیز در جمیع از عبد الله بن عمر و بنی است ان الشیخ صلی الله علیه و سلم راوی صبیفا قد خلق بعض راسه و
 بعضه فنهاهم لکن ذلک فقال اخلقوا اکلہ او انزلوا اکلہ یعنی محضرت سلی الله علیه و سلم در کودکی
 که تراشیده بود بعضی سرش را کذا فی بعض از بعض فرمود مردم را از این حرکت فرمود تمام سر را تراشید تمام
 را که باری بر اقامه سطره کو بر قریع متعارف درین باب است نوع بود نوع اول آنکه کاکهای چند بر طفلان کذا فی بعض
 بر قوم فرمودست ملا علی قاری در شاکس می رود انچه بعضی علماء و جهال قوم در میان سر خود با کمال سبک انداز
 کردند متعجب است چه قریع منع است حتی که در حق اولیا می ندارد در سن بود او و از حجاج حسام است که سر
 دو کمال بود انس بن مالک است بر سرش رسانید عای برکت خوانده فرمود و اخلقوا اهداب او فقصوها فان
 ذی الخود حلل کنیز این دور را تراشید زیرا که این طریقه یهود است صاحب اباحت با احتیاط از جنایات خبر را
 میکند و مثلاً الخ جعد فی الفکر حرام هو المروءة عن اخصائیکم لکنکم انما تمسکون بالإطماع الفاسد
 را قلم محزون که قطع نظر از طماع فاسد و نیز منع است دلیل بنی قریع و حدیث صحیح مسلم کلام مختصص می قریع

این روایت در بعضی نسخ حذف شده است و در بعضی نسخ با عبارت "و در بعضی نسخ" آمده است.

نکته: این روایت در بعضی نسخ حذف شده است و در بعضی نسخ با عبارت "و در بعضی نسخ" آمده است.

[illegible]

المؤمنين الذين آمنوا بالله ورسوله

مثل در اوقات عرس و دوزن بر دورا منوع نیست با هم نمودی در شرح مسلم میگوید بر اجماع العلماء علی کراهة
القبح اذا كان فی مواضع معتبره فان يكون الماء او الحصى او الخشب او غيرها من النجاسات قد وقع في موضع معتبر
کراست قبح و قبیح باشد در مواضع معتبره حال کبر و نجس علاج مرض مثل آن بر اتم الحروف کو تخفیف
مواضع معتبره بنا بر جریان عادت آن فرد است رزق منی قبح و کراهتش عام ترست کما بین من از اجاباست که
حدث دلموی در شرح سبیل السعادة می آرد خلق بعضی کرده است که کجاست علاج مسئله زمانه از اموی
سردن مطلقا نارو است که بر ضرورت مرض در مشکوه لمصباح از ابرار المؤمنین علی مرتبست فی رسول الله
صلی الله علیه و آله ان یخلق المرأة و ان یسهر لک لک الشیء مانع فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از مردن
زن موی برش او صاحب باریه در غلش میکار دوزیر اگر خلق مردی زن منکر است چنانکه خلق برین حرم و
از نجاست که در خلق برین کسی ظواهر حالت بر نیامدن بر نیک سال است لازم می آید در فداوی عالمگیری آرد
لو خلقت المرأة لاسها فان فعلت لوجع اصحابها بالاس و ان فعلت فی الذل لیتبها بالارواح
فهو مکروه کثر فی الکبری و هکذا فی النجاسة الخفیفه یعنی اگر زن هر جور را خلق نمود پس اگر این فعل
ردی کرده که او را عارض شدن باشد با کثر و او اگر برای تشابه و ساخته کمر بست مسئله زمانه از اشدین
سرداوش مشابهت مردان نارو است قال علیه السلام لعن الله النجاسات من النساء الا فی حیض و نفاس
بجاء نسیبها بالرجال کذا فی الشیخ یعنی لعنت خدایت زانی را که موی خود را بر لبی مشابهت مردان جمع
میسازد و در برابر می آرد اگر باذن خود بر باشد نیز رویت از اگر محصیت خالی طاعت مخلوق و نیست قلم
علی قاری هر قاضی شرح است می آید اما النساء فانهم یرسلن اشعارهن و لا یحذرن رجاء ازان
آنها ارسال سارند و نهای خود را و نداشتن مقهور سازند چون این بر دور و آه ارسال موی مخصوص نشدن
ثابت گردید معلوم شد که مردان با ارسال آن منوع است تا مشابهت زمان لازم نیاید مسئله محرم را قبل از وقت
مجهود و در کردن موی بر بدن ناخن کجاست جاریست در سراج الوریح محرم می آرد که یخلق
و لا یسهر لک لک الشیء و التورفة و الفلج بالاسنان و حیوة و کما یسهر
من یحییة یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سر خود و نه موی برش را در برست و برین منم سر من با سره و در کردن

بنور و بگردن بدین غیر آن نه تراشیدن خود را و در عالمگیری از رخی می آید که یا خدای عز و جل
 نیز در این حق جوهری مسئله را از آن جهت وقت به وقت می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 قال الله تعالی یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 حکم کن محلی کند که این استماع کس که در خود است و این با زبان جمله فرموده اند که بر تبه جابم اشرا و کرد و القصر
 یعنی حکم کن محلی کند که این استماع کس که در خود است و این با زبان جمله فرموده اند که بر تبه جابم اشرا و کرد و القصر
 و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 وقت به وقت می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 مسیحی که از سوی الهی است مسئله و در کردن می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 سراج المومنین و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 بحالت امکان برود و اگر کند و بیاصلع تراشیدن می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 منصور باشد قصر معین شود و اگر از نور جرح برود و کن باشد که از آن می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 مسئله طریقی است که هر زمان از جرح است که قدر الله از ربع می تراشد که از آن می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 و در قادیانی عالمگیری از بر این معقول است که جبری را در قدر نامی کرده و در آن که اطراف اشعار
 عاده متناوبی نیاید و در قادیانی و در کردن به سوی کافیت بجن یا بقصر یا بقت یا باجران کذا
 اینهاج مسئله زمان از جرح می تراشد که هر چه تراشیدن آن نیز جاز
 بن عباس و است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 حج و در هر ای می آید که لا یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 در شرح اینهاج معین بود و نقل میکند که در آیه المومن کرم است ای آن سزونی می مسئله حتمی مشکل
 زن را در تراشیدن می سزونی در قادیانی عالمگیری از زمین می آید که لا یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم
 فقه شافعی از حلی نقل میکند که لا یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم و یومئذ یصلی الله علیه و سلم

از شیخ مختصر غنی نقل می کند که اینک بیست و یکم از مختصر و کمال خلق و کمال اعداء و این کلمات مختصره
حاکم آنها الخلق و الله عز و جل می فرماید که در این سال اهلین مری هر جا زیست بن ایوان باشد بیست و یکم
از سال و ده سال ازین زنده است خلق بخندند و اگر صغیره باشد و اهلین مری هر روز ازین شود و جا
مسئله غار ستردن مری هر جانب مری مخلوق بیست و یکمین جان و جسم است **قال الله عز و جل** و ایست
الحلاق خذوا کتابا الی الخائب الا انکم فی انکسیر و غیره اصل این است و مسلم سر ازین را بکبر اشاره کرد
بوی جانب راست بهتر جانب چپ فتح تقدیر می دهد و القواب این کان خلاف الذهب و صاحب
گویند ذهب بهتر است که همین جان را دست نمیشد مخلوق را که این است اما علم او خفیه مری مخلوق است و صاحب
شرح البخاری صاحب نه می آید و در این نقطه هم می بیند مری مخلوق است آن است که با دست هر فردی است
چون در اتفاق خلق هر در که منقطع افتاد می آید در تسبیح حلقه مراد هر چه تخفیه کردی آنکه چون دست چپش منقطع
کن دوم آنکه چون جانب بسیار را بر مری ستردن بر جانیش کردم گفت اخبار از جانب مری کن دوم آنکه چون خاصه
رفتن کردم گفت مری خود را در فن کن و صاحب انصاف لا حساب بعد نقل بر حکایت می گوید درین روایت آمده است
خلق مسطور خواند بسیار است کی آنکه نصیحت خواه مجاهد باشند اگر چه نامح دودن باشد چه بضعه است احاطت بر حلقه
فرمود دوم آنکه در عاقل از میان عیب خود بعد نویسد بستان و سجایا نماید و دیگران دهند چنین باز می گویم که
کافی مثل را بفن فعل تعبیر کن مثل بنی الکاهن القصور سجایا امیر الکاهن بنی القصور بنی القصور فعلیکه بنی
عادت آدم خود کردن می تواند زیرا که امام ابو حنیفه فرمود خلقت کرمی ستردم مری سر خود را بجای امیر
الحلاق آن خلقت حکم کردم حلقه را که مری مراد خلق نماید و مجلس بنامین در گرفتن بیرون ناخدا و مری
نقل و غیر آن سبب است که لایق جامع امروز مسئله مری سترده ازین بیان پاک است و این نامها را بنامها
خلافه لایق در نقطه نامری می آید که امام شافعی با مویهای بسیار که بر جاده ایشان از جنس سرافق بود
نماز کند و بعد بپوشان نماز با نهانار و باشد چون مجلس پدید فرمود و بگوید **الحمد لله رب العالمین** و صاحب
اهل العرف و ازین روایت معلوم شد که صاحب مری اعتدال ضروری عمل برین سبب در مری جاز نیست
معلوم شد که مویهای سترده بپوشان اما ابو حنیفه میگوید مانع جواز نماز نیست چنانکه بپوشان اما شافعی میگوید

انظر

از آن حضرت ائمه مثل خبدا مثل الذی یصلی و هو مکتوف و عبد المکرر فی حق ابن عباس
یعنی مثال متصل باقص اندکسی است که نماز را از او بجا آید و نفس بر کف است باشد چیزی که او را در دست چو
سوی منتشر باشند و جسد و بر زمین خزانند افتاد و معاش ثواب جسد آنها خواهد یافت اگر مستحکم باشد که

عبدالله بن محمد بن شاهبخت دست برکت سینه پیداکرد و امیرالمومنین علی اکرم الله وجهه را خنجرش آورد و با آن خنجر

شعرك في الصلوة فإنه كهل الشيطان رواه عبد الله بن رافع عن أبي هريرة رضي الله عنه

ست که انانی لبر بان و عقیص خند صورت دارد یکی آنکه مویها جمع کرده برآمده و وسط سر از منحنی و غیره باشد و

دوم آنکه ذواب را کرد و سطر سحرچینه همچنانکه زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه موبهاراجم کرد و برضایان

و سراسر رشته ای خرقه بر بند و چهارم آنکه مویا را اجابت قضا مع کرده سر نهاد در اصلش و جل کند که انی سناست

نماز اسی عالمگیری منجملہ کردیات نمازی آرد و لیکن عقص شعرہ و نحو جمع الشعر علی الرأس و مشن

حَسْبُكُمْ لَا يَحِلُّ كَذَابُ السَّابِقِينَ وَاخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ عَلَى الْقَوْلِ فَقِيلَ إِنَّ يَجْعَلُهُ وَسَطًا رَأْسِيهِ مَفْرُوعًا

وَقِيلَ لَنْ يَلْفُ ذَوَاتُهُ سَوَّلَ رَأْسَهُ كَمَا يَفْعَلُ النِّسَاءُ وَفِي الْأَجْمَعَةِ مَرْقَا الْقَفَا

لَكُمْ يَحْطِطُوا خِزْفَةً وَمَنْ ذَاكَ مَكْرُوهٌ كَذَلِكَ الرَّائِي نَاقَةَ لَعْنَةِ السَّاءِ

عادیث و روایات مستنبط میشود که عقصر از نفسی که دوست که حالت نماز و لبا مفتاح از او که و

وَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حَدِيثِ كَاتِبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِذَنْبِهِ مَيَّسُ الْمُرَادُ مِنْ هَذَا الشَّعْهُ هُوَ الدُّخَانُ وَنَجَسُهُ وَعَقْفُ الْيَمِينِ عَادَا إِلَى الْأَرْضِ

دو کوش او
شده و بسته شده بود که معلوم شد که آن حضرت علی (علیه السلام) در آن روز در آن

لانی شمشیر مکرده نماند کرد و حالت نماز که در این روز بسیار است و در این روز

موسى سید مراد بن سید مراد حاکم کارلوه دوان بهی اردسده سلمه تانرا و کت عسل اب رانید
 موسی رافیه خوج کافیه خوجان صفحہ ۱۱۱۱

وایمانی بانه خود کاست جلای مردان در هیچ مسلم از امام مرویت نیست یا رسول الله

سئل عن رجل سبي فاقضه لغير الجناية فقال لا انا كيفيك ان تحمي على راسك

و بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای یاسر خدایت را بیاور تا من ببینم موی سر خود را آیا بکنتم از ابرای غسل جنابت پس

این چنین است که بس ترا که به یزیدی اب پهر دگفت دست بر سر خود نه باز ملا علی قاری می آورد

زیرا که از شنیدن معنی هزار اشهر و عالمی است و سید عالم سوس کیمر ثابت است و کما وقع فی الصحیحین سنی در تفسیر
 آنست که چون آن حضرت صلی الله علیه و سلم حج و عمره حج میفرمود در زمان قربت از وطن تا نصف کوش و در آن
 بتدریج نود و شش مرتبه گری از زبان میآورد و خود را تحمید کرده و هر یک از دست قائل علی الفارسی محدث بزرگ
 در شرح آن ذکر کرده است که بعد از نماز میگردید و در خبر این حال که با او با حکم روت زیاد از آنکه میگردید
 و در نزد الامام مرقا که میگوید که آن صلوات الله علیه و سلم و کما جاز آنکه مضطرب ما از آن علی مقداد
 صیده و نیز در شرح منتهی الامداد گفته است که در کلاس غیاده علی بن عقیله با کسی است بزرگ کردن موی سر از در
 درش و حسن ابوداود از این شخص دست که میگفت بود در کلبه آن کس است در قم قطع میکنم آنرا زیرا که آن شخص
 و میگفت آنرا یعنی بطریق کتب و فساد که با خود آن کنند پس در آنست که دست مبارک نگاه میداد و در آن
 میگردد و اقم الحمد که با ما ارسال علی الاطلاق ما نیست بهیچ شخص و آن بزرگان لازم آمدن شمشیر
 با ایشان که این شمشیر در سن ابوداود از سرور عالم دست نهام الرحمن شریف است که سید که کوه طویل
 و استنباط آن را در چه خوشتر است بخیر امدی اگر خودی موی سر او در خوشتر از او را در نزد خود
 حدیث بی حد رسید موی خود را از شنیده تا گوشش را از خود تا نصف شاق که شست که در آنی مشکوه و این
 در آن دلالت بر کرامت درازی میباید از حد مذکور در اقباضه این کرامت مخصوص بکس مسطور و امثال آن
 بوده است بجهت آنکه او در آن مویها تخم نموده پس غلظت و خمرست که در آنی الحوا و مویهاست آنچه در شرح
 است هر که دیدی که سیله تلف میکنند و اگر در موی آن است آن آنرا بزرگ کرده و در آنم احمود ف که میگرداند
 خودش بر معنی توقف یافته موی خود را تا درش کند شاکر اگر باعث کرامت مطلق و درازی موی که ده شود پس
 فتنش که سبب صیقل بود درش از فهم دیگران معتبر ترست باینکه زیاده از کوشش جابر نباشد حال آنکه بالاتفاق
 جابرست پس آنکه موی شریف را بعد از فروای بخار و ازینا کوشش و در بلند علی فارسی در مرقه میگوید که درازی
 مذکور نیست مسلم و طویل که در موی موی هر چه که عادت سنو است مردوزن دورا منشی ببل قول عیسی
 لعن الله الواضیلة و المستویلة گفت که در ازین اصله و وزن متوصله را و اصله زنیکه فعل موی زن
 دیگر نماید و متوصله زنیکه از زن دیگر موی که میماند و این کم زن مرد در و را شامل است قال الفارسی

حدیث
 در بیان
 موی سر
 از آن
 حدیث
 در بیان
 موی سر
 از آن
 حدیث
 در بیان
 موی سر
 از آن

و در باره حرمی بر منی میگرداند این نام موسوم گردید در آیه آن که کان بن عمر یقول فی السلام علیک
فانما سئیت الحجة یعنی حجه ها و لذات تسمیت بحجة که آن حدیثی است که شش رشتن بر منی
و حبس آنکه از آنست که نیکو می طریقی سلوک در دین است که بر حسب نیرصادق آید یا حجت آنکه توش بست
کذا فی شجرة السمات اما وجوبش بقوله علیه السلام احقوا الشوارب اعقوا الحی و اواه البجاری و امام باقر علیه السلام
و خوب مرشد به نهار او گذارید ریش را در درازا افکند شش رشتن بحال خود بدون چنان تفصیل باینکه در آن
انوار کردن و کشیدن است و در اصول علیه السلام که در آن غایب ایمان اما تمیز قدر قبضه پس ثابت بر اوست عمر شریف علیه السلام
صلی الله علیه و آله و سلم کان یاخذ من لحية طولا و عرضها و اواه الترمذی برداشت حضرت صلی الله علیه و سلم
میگرفت از لحیه مبارک خود از پستانی و دراز بینی از بر جانب محبه مصلح میداد و صفتها را و غراب در آخر پیش
لفظ اذ اذ اذ علی قدر القصبة یعنی که در انداختن با و قاضی عیاض در شفاى خود بخلاف طبع شریف و روده
للحیة بجملا صدده یعنی بود آنحضرت نبود ریشش که بر یکدستینه او این و است منافی روایات سابقه است
پس و تطمین چیست اکتفا به این اختلاف حالات معمول اختلاف از منتهی است چنانکه لفظ اذ اذ علی قدر
بیشتر بر رشتن با مرد بری سینه جانب عرض است که ایشعر الیه کلام بعضی شارحین بقوله حبس قال الکاتب عباد
عن كثرة الشعر فلهذا عقیه بقوله بجملا صدده انا انجد در وظائف البی سطور است که محرم آنحضرت
انگشت بود بر منی همین مقدار بود و از رو خلق که در آنکه غنیمت محدث بلوی در مارج میگویند بر منی
و بر منافی است حدیث زمی او انجد ریشها نکر شد و در کتاب الصوم به این سطور است لا یعمل لسطویل الحیة
اذا كانت بقدر المسبوق و هو القصبة استعمال بر منی را زنی نمیکنند بر کاه بقدر سنون باشد آن
شست و در باریه حاشیه بر منی را الحیة عندنا طولها بقدر القصبة و ما ورا ذلک و طوله
هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من الحیة طولها و عرضها و اواه ابو عیسی
فی جامعه و قال من سعادة الرجل حجة الحیة کان عبد الله بن عمر یقتصر عن الحیة و یقطع ما
ورا القصبة ذکرة فی الا نار عن عبد الله بن عمر قال فیه اخذ ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد
ذکرة ابو الیسر فی جامعه الضعیف شتبا و روایات سطور و ذلالت بر جوب قطع بحیه و بر منی صدق از بر و حدیث

و در باره حرمی بر منی میگرداند این نام موسوم گردید در آیه آن که کان بن عمر یقول فی السلام علیک
فانما سئیت الحجة یعنی حجه ها و لذات تسمیت بحجة که آن حدیثی است که شش رشتن بر منی
و حبس آنکه از آنست که نیکو می طریقی سلوک در دین است که بر حسب نیرصادق آید یا حجت آنکه توش بست
کذا فی شجرة السمات اما وجوبش بقوله علیه السلام احقوا الشوارب اعقوا الحی و اواه البجاری و امام باقر علیه السلام
و خوب مرشد به نهار او گذارید ریش را در درازا افکند شش رشتن بحال خود بدون چنان تفصیل باینکه در آن
انوار کردن و کشیدن است و در اصول علیه السلام که در آن غایب ایمان اما تمیز قدر قبضه پس ثابت بر اوست عمر شریف علیه السلام
صلی الله علیه و آله و سلم کان یاخذ من لحية طولا و عرضها و اواه الترمذی برداشت حضرت صلی الله علیه و سلم
میگرفت از لحیه مبارک خود از پستانی و دراز بینی از بر جانب محبه مصلح میداد و صفتها را و غراب در آخر پیش
لفظ اذ اذ اذ علی قدر القصبة یعنی که در انداختن با و قاضی عیاض در شفاى خود بخلاف طبع شریف و روده
للحیة بجملا صدده یعنی بود آنحضرت نبود ریشش که بر یکدستینه او این و است منافی روایات سابقه است
پس و تطمین چیست اکتفا به این اختلاف حالات معمول اختلاف از منتهی است چنانکه لفظ اذ اذ علی قدر
بیشتر بر رشتن با مرد بری سینه جانب عرض است که ایشعر الیه کلام بعضی شارحین بقوله حبس قال الکاتب عباد
عن كثرة الشعر فلهذا عقیه بقوله بجملا صدده انا انجد در وظائف البی سطور است که محرم آنحضرت
انگشت بود بر منی همین مقدار بود و از رو خلق که در آنکه غنیمت محدث بلوی در مارج میگویند بر منی
و بر منافی است حدیث زمی او انجد ریشها نکر شد و در کتاب الصوم به این سطور است لا یعمل لسطویل الحیة
اذا كانت بقدر المسبوق و هو القصبة استعمال بر منی را زنی نمیکنند بر کاه بقدر سنون باشد آن
شست و در باریه حاشیه بر منی را الحیة عندنا طولها بقدر القصبة و ما ورا ذلک و طوله
هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من الحیة طولها و عرضها و اواه ابو عیسی
فی جامعه و قال من سعادة الرجل حجة الحیة کان عبد الله بن عمر یقتصر عن الحیة و یقطع ما
ورا القصبة ذکرة فی الا نار عن عبد الله بن عمر قال فیه اخذ ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد
ذکرة ابو الیسر فی جامعه الضعیف شتبا و روایات سطور و ذلالت بر جوب قطع بحیه و بر منی صدق از بر و حدیث

و در باره حرمی بر منی میگرداند این نام موسوم گردید در آیه آن که کان بن عمر یقول فی السلام علیک
فانما سئیت الحجة یعنی حجه ها و لذات تسمیت بحجة که آن حدیثی است که شش رشتن بر منی
و حبس آنکه از آنست که نیکو می طریقی سلوک در دین است که بر حسب نیرصادق آید یا حجت آنکه توش بست
کذا فی شجرة السمات اما وجوبش بقوله علیه السلام احقوا الشوارب اعقوا الحی و اواه البجاری و امام باقر علیه السلام
و خوب مرشد به نهار او گذارید ریش را در درازا افکند شش رشتن بحال خود بدون چنان تفصیل باینکه در آن
انوار کردن و کشیدن است و در اصول علیه السلام که در آن غایب ایمان اما تمیز قدر قبضه پس ثابت بر اوست عمر شریف علیه السلام
صلی الله علیه و آله و سلم کان یاخذ من لحية طولا و عرضها و اواه الترمذی برداشت حضرت صلی الله علیه و سلم
میگرفت از لحیه مبارک خود از پستانی و دراز بینی از بر جانب محبه مصلح میداد و صفتها را و غراب در آخر پیش
لفظ اذ اذ اذ علی قدر القصبة یعنی که در انداختن با و قاضی عیاض در شفاى خود بخلاف طبع شریف و روده
للحیة بجملا صدده یعنی بود آنحضرت نبود ریشش که بر یکدستینه او این و است منافی روایات سابقه است
پس و تطمین چیست اکتفا به این اختلاف حالات معمول اختلاف از منتهی است چنانکه لفظ اذ اذ علی قدر
بیشتر بر رشتن با مرد بری سینه جانب عرض است که ایشعر الیه کلام بعضی شارحین بقوله حبس قال الکاتب عباد
عن كثرة الشعر فلهذا عقیه بقوله بجملا صدده انا انجد در وظائف البی سطور است که محرم آنحضرت
انگشت بود بر منی همین مقدار بود و از رو خلق که در آنکه غنیمت محدث بلوی در مارج میگویند بر منی
و بر منافی است حدیث زمی او انجد ریشها نکر شد و در کتاب الصوم به این سطور است لا یعمل لسطویل الحیة
اذا كانت بقدر المسبوق و هو القصبة استعمال بر منی را زنی نمیکنند بر کاه بقدر سنون باشد آن
شست و در باریه حاشیه بر منی را الحیة عندنا طولها بقدر القصبة و ما ورا ذلک و طوله
هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من الحیة طولها و عرضها و اواه ابو عیسی
فی جامعه و قال من سعادة الرجل حجة الحیة کان عبد الله بن عمر یقتصر عن الحیة و یقطع ما
ورا القصبة ذکرة فی الا نار عن عبد الله بن عمر قال فیه اخذ ابو حنیفة و ابو یوسف و محمد
ذکرة ابو الیسر فی جامعه الضعیف شتبا و روایات سطور و ذلالت بر جوب قطع بحیه و بر منی صدق از بر و حدیث

اعضای آن از مجسم در قابل متوال شد و صاف است چه متعلق است به عام است از قد قضیه مادی آن و معنی
ایصال معلوم است که ملاک دلائل بتفید قد قضیه را از اعتبار نقیضی که همین در جواب بن شهاب و در ذلک
کرده اند اول آنکه صاحب نسخ العبد بر آن رفت و آن نسبت که از راوی این حدیث عبد الله بن مسعود
مادری قضیه ثابت است لما فی البخاری کان ابن عمر کاذبا صحیح او اعتمر فی قص علی الحیثیه فما فصل الکلمه
و بکنایه از آنکه او را دو انسان و محمد بن الحسن بن آثمه و قال و به ناکند پس قطع نظر از سبب جابجایی
راوی بر شاف مردی خود می باشد چنانکه در جایگاه شدیل ابن عمل از غیر راوی این حدیث از آنحضرت نیز ثابت
شده آن حدیث محمود منوع بودنش می باشد که بهر اصل عندنا اهل ایقال درجاست که مراد از اعتنائی
قطع کل با اکثریت می باشد که طریقه اعاجم از نمود و افراج است تا می دانیم می کند آنچه در صحیح مسلم از ابو هریره مروی
شد خبر و الشوارب اعطوا الحی حاکم الفوی الحیوس چه حدیثی در موقع تعلیل واقع شده تا می دانیم که این
فول صاحب فقیر شاف می باشد چنانکه میگوید که قال محمد بن الحسن بن آثمه و به ناکند پس قطع نظر از سبب جابجایی
عقل و فکرها اما این طریقی منقوض است بعمل خلفای اشدین مثل امیر المومنین عمر عثمان علی رضی الله عنهم کس
در آن زمان از قضیه دانسته اند عبد البر در استیجاب عقلانی در اصحاب در ترجمه امیر المومنین عثمان بن عفان را می گویند
الحیة عظیمها و امام خود در تہذیب الاسلام در بیان محمد علی ابن ابیطالب می گویند که می گویند که عظیم
و بکنایه فی منافع النجاة و نزال الابرار للشدی و محدث دهلوی در تاریخ آورده اند که بحمد امیر المومنین علی
میگوید سینه را و همچنین بحمد امیر المومنین حضرت عمر عثمان انبی و فقہا بر ارسال بحمد امیر المومنین علی بن ابی طالب
کما فی الحسبیه طریقی هم آنکه مراد از وجوب در حب قطع ماورائما یعنی است یعنی وجوب احتیاطی یا از
سنت مکرره و در حب وجوب کذا فی الرفاء و از نجاست که در جواب آورده اند ما لم یحب العوضه ان
عمر و جماعه من التابعین و استحسنه الشعمی و ابن سیرین که در بار می گویند یعنی اگر محکم
آن تا حدیث من محسنه اذا طال و من اطراف الحیثیه و این طریقی نیز در اتم الحروف مسلم است صاحب
تنویر الاصابه در معنی المفتی می آورد ظاهر است که این لفظ محبت بجای جمله صیغه مجهول است پس شهادت دارد
نمی شود چنانکه پیشتر است و این طریقی خلاف مذاق الفاظ و عبارات مسلمانه تمسید و شریف را از
حق استغفار از غیر و از اولی الامر علم است و این نیز از حدیثی مروی است که از قد قضیه را از حدیثی است

۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

وہندوؤں کے ہاں کس کس کا شکر ہے
وہ کہتے ہیں کہ ان کو کس کا شکر ہے
وہ کہتے ہیں کہ ان کو کس کا شکر ہے
وہ کہتے ہیں کہ ان کو کس کا شکر ہے

و ادل سیکه خضاب سیاه کرده و فرعون بود در کلبه افتد و در خربست که بر زمین پراکنده نشاند که خوشتر بر این
مستکت که خضابیکه برای جفا کند از این مستثنی است و هم سپید کردن آن کبریت برای فایز برک خود و اول
کبر سن و ایام عمر عالم معلوم چیدن آن حکم عبت سودا یا در ابتدا می جوئی تا بصوت بی نشان تا بعد
کیا افتد و این مثل باشد که خدای تعالی را فرشتگان که تسبیح ایشان است سبحان الله زین الزجال
یا الی و الله و انکب چهارم چیدن مری سپید آن ای تنگ عار نه مری تخم نقصان آن بقره
نقیصه ششم زیاده کردن آن تا بخین موی صند بران موی سر را مجاس فرودن زلف را با گوش فرو
کنار دهن مفتح شانه کردن آن آراسته کردن آن بزی یا و نمودن چشم مردمان چشم ترولیده گذاشتن آن
انظار تر و روح پانده زنده وی خود بدین موی دراز و نا نشان کند و هم دیدن بایستی که آن چشم عجا
جوانی با بیری و هم خضاب برخی در رو تشبیه با الصالحین برای اتباع است در مرقاة و مطالع السیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید و زاد الشیخ شیخ الدین الووری عقدها و تصغیرها طاقه فوق
طاقه و در غیرین آرد فی الحدیث من عقده الخینه فان جملا یوری منه ای جعدا بر کعبه
ریش خود را پس تخمین که بعد از است از و مراد از عقده جفا کردن است و جز مری که بعضی را باند که
مردم در جفا دین کار برای سنگبار میگرداند حضرت حکم رسال فرمود اما صاحب عین بینکار دست بر دل
اوست مسئله موی که از محاسن جفا شود آنرا بشکند تا از حرم امن مانند کذا فی وسیله لطالبین و در آخر از ادب
از بحر العوام می رسد قال طایفه الساکم اذ الساقط من الخیه احد کثیر شعرا فاقطعوه و فرمود بنابر علی السلام
هرگاه بقیه ریش یکی از شما موی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری در سر و دیت کامل لازم آید اگر
انچه باشد و الا حکومت عدل را اگر چند موی فن کوچ راست و چیزی را بیاورد قال نقیبه که نه نشسته
لا یخیر شیخه مکرر و صاحب در بنیم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را جلق نمود نصف دیت واجب دو
قد رغب مطلق بشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعضی ریش دیگری برود و تا یک سال
بر نیامد دیت را بر غائب موجود تقسیم نمایند هر چه غائب باشد بر چیده لازم آید مسئله اگر کسی راجز
کرد یعنی ذکر خصلتین و را برید و از خصلت موی بشود و ساقط شد دیت لازم آید کذا فی انساب خانیة فصل

و اول سیکه خضاب سیاه کرده و فرعون بود در کلبه افتد و در خربست که بر زمین پراکنده نشاند که خوشتر بر این
مستکت که خضابیکه برای جفا کند از این مستثنی است و هم سپید کردن آن کبریت برای فایز برک خود و اول
کبر سن و ایام عمر عالم معلوم چیدن آن حکم عبت سودا یا در ابتدا می جوئی تا بصوت بی نشان تا بعد
کیا افتد و این مثل باشد که خدای تعالی را فرشتگان که تسبیح ایشان است سبحان الله زین الزجال
یا الی و الله و انکب چهارم چیدن مری سپید آن ای تنگ عار نه مری تخم نقصان آن بقره
نقیصه ششم زیاده کردن آن تا بخین موی صند بران موی سر را مجاس فرودن زلف را با گوش فرو
کنار دهن مفتح شانه کردن آن آراسته کردن آن بزی یا و نمودن چشم مردمان چشم ترولیده گذاشتن آن
انظار تر و روح پانده زنده وی خود بدین موی دراز و نا نشان کند و هم دیدن بایستی که آن چشم عجا
جوانی با بیری و هم خضاب برخی در رو تشبیه با الصالحین برای اتباع است در مرقاة و مطالع السیر
بعد نقل عشره مذکوره گوید و زاد الشیخ شیخ الدین الووری عقدها و تصغیرها طاقه فوق
طاقه و در غیرین آرد فی الحدیث من عقده الخینه فان جملا یوری منه ای جعدا بر کعبه
ریش خود را پس تخمین که بعد از است از و مراد از عقده جفا کردن است و جز مری که بعضی را باند که
مردم در جفا دین کار برای سنگبار میگرداند حضرت حکم رسال فرمود اما صاحب عین بینکار دست بر دل
اوست مسئله موی که از محاسن جفا شود آنرا بشکند تا از حرم امن مانند کذا فی وسیله لطالبین و در آخر از ادب
از بحر العوام می رسد قال طایفه الساکم اذ الساقط من الخیه احد کثیر شعرا فاقطعوه و فرمود بنابر علی السلام
هرگاه بقیه ریش یکی از شما موی پس قطع کنید آنرا مسئله اگر کسی ریش دیگری در سر و دیت کامل لازم آید اگر
انچه باشد و الا حکومت عدل را اگر چند موی فن کوچ راست و چیزی را بیاورد قال نقیبه که نه نشسته
لا یخیر شیخه مکرر و صاحب در بنیم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را جلق نمود نصف دیت واجب دو
قد رغب مطلق بشود حکومت عدل لازم آید مسئله اگر کسی بعضی ریش دیگری برود و تا یک سال
بر نیامد دیت را بر غائب موجود تقسیم نمایند هر چه غائب باشد بر چیده لازم آید مسئله اگر کسی راجز
کرد یعنی ذکر خصلتین و را برید و از خصلت موی بشود و ساقط شد دیت لازم آید کذا فی انساب خانیة فصل

لا تسخطهم ان الجسد بدایت کرده شده است از آنحضرت که مگر کرده شود مردم امروز قیامت مسجد پس
بر که در دنیا بر دشت از خواب بود و میباشن همچو بهنای آینهی خواب که دیده بآینا شود اگر در دشتی از آنرا
و چنین عادت دیگر در سبب تطلو شوارب در خواب غیر آن از که محمد بن ادریس که از آن کوثر تریه
در نهضت آن که از خواب بر می آید و در خواب می خیزد و خداوند تعالی علیه السلام می فرماید که هر که از خواب بر می آید
و آن شارب که در خواب می خیزد و خداوند تعالی علیه السلام می فرماید که هر که از خواب بر می آید
پس هر دو را یا شارب شارب تو بر سواک یا آنکه بر شید بروت خود را حاکم که از خواب بر می آید و در خواب
برای ترک رفتن تو بر سواک که از آنی شرح هر طایفه استقیم و طهای و در شرح الانار می رود فصل الشارب
و هو ان تأخذ منه حتى ينقص عن الاطوار هو الظرف الا على من الشغلة العليا صاحب ابود
والله يكبر ينشئ للرجل ان يأخذ من شارب به حتى يصير مثل الحماض فكله في العالم كذرة
يا اهل العلم عن الفياضة على ماری در شرح شارب بعد از آنی رجلا طویل الشارب منبسط
فیه دلیل علی ما قاله النووي من ان الشربة في الشارب ان لا يبالغ في اخفائه بل يقتصر على
ما يظهر به من الشربة وطرفها و در ظاهر می آید که در بعضی مختار در تراشیدن آن مبالغه است دلیل بر این که در تراشیدن
الحاجب امام مالک میفرماید چندان قصه نماید که طرفهای لب پدید آید چندان بزرگ نشود و طلق آن نمودن ایشان
برست من فاعلش قابل تعزیر که از آنی الطرطیقیم و نزد بعضی مختار در تراشیدن آن مبالغه است دلیل بر این که در تراشیدن
خالفوا المشركين او في والحق واستحقوا الشوارب خلاف مشرکین نمایند با بنظر که وافر کنید ریشها را و اگر
تراشید بروت او در روستا دیگر است افکوا الشوارب اعفوا اللحي مبالغه تراشید ریشها و بونا و بونا و بونا و بونا
زیر که منی حاکم مبالغه تراشید نیست و مرغ می آید و احسن الشارب بالکف في حرة و در نهایت میگوید و امر آن
منی الشوارب سالی بالکف في قصه ما حکم فرود بنی خد اصله علیه السلام که مبالغه کنیم در تراشیدن ریشها و بونا و بونا
نیز منی مبالغه است که از آنی البایه و در شرح عین العلم سطورت الا حقا و ریب من الحلق منقول عن الحسن
ظن بعض الشاربين الى بعض احسن شارب فقال كرمي أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
لنته و کذا فی الاحیاء و طهای و در بیان منی از امام شافعی میفرماید اما اصحاب را ویدیم مثل منی و منی

وافرید از بهر پستیهای خود را در میزاشند در پستیهای خود را پس خلاف ایشان کنند و بر طایفه هر که خلاف ایشان میسر است
 تو فرمود ای احیای بروت که ما با جملین باشد تحقق بکند و کما مرسله در اگر درین سببها غایب از اربابان و مندرست
در فایده ای حدیثی از و اما الغازی فی دار الحرب یستلزم ان یظلموا الشارب لیکن اکتف
عن العذرة و هم دلت روی ان الحاکم الدین الولیة کان یظلمون الشارب لیکون اکتف
فی مقام البیوعین نافع لاکس النخبة مسئله که شستن با نیت که عبارتست از موسی جانبین بیوت باک
 محدث دلموی در شرح مشکوٰه می آید که باس بزرگ سبب است که طایفه الشوارب و در شرح مرطایم
 سیکو بکنند اندامیر المؤمنین سرغیر و بی چنین میگردد و ملا علی قاری شعیبیت ابن حجر در باب دایم از شرح
غافل میگردد از حدیثی و غیره آنکه لا باس بزرگ السبب التین اثباتا لعمرو و کان ذلک
الفر و لا یجوز فی غیره الطعنه اذ لا یصل الیه و کبره الزکشی انبعاثه و در شرح مذهب شما
 می رود تراشیدنش بهم باک ندارد و بعضی تراشیدنش را از عبادت بدین منقول کرده است مسئله چون بیوت
 دراز باشد و آب برریان نرسد وضو جاریست بخلاف غسل که درانی خزانه الروایات مسئله اگر بیوت کسی بر
 حلق نمود و تا کسبالم میزنی باید حکومت عمل لازم شود و اگر بیوت را بارش حلق نمود ضمان بر یک حد اکتانیم
 که درانی التا را خایه فصل پنجم در موسی مینی و ابرو و غیر آن مسئله جیدن موسی می تراشیدن آن جاریست
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس آرد و آورده است حدیث ان یقفوا الشعر الذی
فی الاثوب عجم کرده است این حدیث ابن جردی بیعتی از عمر و بن شعیب سیکو بدین تراشیدن آن قائم مقام
 نصف میشود و در فایده ای غایب است آنکه در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود
ان یقفوا الشعر فی کل شهر و بعضی مواضع مذکور است موسی می چید و بر کند شود زیرا که بورت منرا اکتف میگردد
 و در فردوس علم از عبادت بدین بر فرغ آمده لا یقفوا الشعر الذی یكون الاثوب فانه یؤثر
 و لکن فی کل شهر و صاذکوه فی شرح الشریعه که در الحرقه و هکذا فی الغرائف و القتیبه و غیرها
 مسئله گرفتن موسی اندام و اگر از دحام شیم اعتدای مانع نظر باشد جاریست در خزانه الروایات از ناخانیه
 می آید بجز فصل که شعاع الذی فی الحاکم جیدن از حدیثی العین و فی النظم مسئله جیدن موسی

در حدیثی از و اما الغازی فی دار الحرب یستلزم ان یظلموا الشارب لیکن اکتف
 عن العذرة و هم دلت روی ان الحاکم الدین الولیة کان یظلمون الشارب لیکون اکتف
 فی مقام البیوعین نافع لاکس النخبة مسئله که شستن با نیت که عبارتست از موسی جانبین بیوت باک
 محدث دلموی در شرح مشکوٰه می آید که باس بزرگ سبب است که طایفه الشوارب و در شرح مرطایم
 سیکو بکنند اندامیر المؤمنین سرغیر و بی چنین میگردد و ملا علی قاری شعیبیت ابن حجر در باب دایم از شرح
 غافل میگردد از حدیثی و غیره آنکه لا باس بزرگ السبب التین اثباتا لعمرو و کان ذلک
 الفر و لا یجوز فی غیره الطعنه اذ لا یصل الیه و کبره الزکشی انبعاثه و در شرح مذهب شما
 می رود تراشیدنش بهم باک ندارد و بعضی تراشیدنش را از عبادت بدین منقول کرده است مسئله چون بیوت
 دراز باشد و آب برریان نرسد وضو جاریست بخلاف غسل که درانی خزانه الروایات مسئله اگر بیوت کسی بر
 حلق نمود و تا کسبالم میزنی باید حکومت عمل لازم شود و اگر بیوت را بارش حلق نمود ضمان بر یک حد اکتانیم
 که درانی التا را خایه فصل پنجم در موسی مینی و ابرو و غیر آن مسئله جیدن موسی می تراشیدن آن جاریست
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس آرد و آورده است حدیث ان یقفوا الشعر الذی
فی الاثوب عجم کرده است این حدیث ابن جردی بیعتی از عمر و بن شعیب سیکو بدین تراشیدن آن قائم مقام
 نصف میشود و در فایده ای غایب است آنکه در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود
ان یقفوا الشعر فی کل شهر و بعضی مواضع مذکور است موسی می چید و بر کند شود زیرا که بورت منرا اکتف میگردد
 و در فردوس علم از عبادت بدین بر فرغ آمده لا یقفوا الشعر الذی یكون الاثوب فانه یؤثر
 و لکن فی کل شهر و صاذکوه فی شرح الشریعه که در الحرقه و هکذا فی الغرائف و القتیبه و غیرها
 مسئله گرفتن موسی اندام و اگر از دحام شیم اعتدای مانع نظر باشد جاریست در خزانه الروایات از ناخانیه
 می آید بجز فصل که شعاع الذی فی الحاکم جیدن از حدیثی العین و فی النظم مسئله جیدن موسی

این حدیثی از و اما الغازی فی دار الحرب یستلزم ان یظلموا الشارب لیکن اکتف
 عن العذرة و هم دلت روی ان الحاکم الدین الولیة کان یظلمون الشارب لیکون اکتف
 فی مقام البیوعین نافع لاکس النخبة مسئله که شستن با نیت که عبارتست از موسی جانبین بیوت باک
 محدث دلموی در شرح مشکوٰه می آید که باس بزرگ سبب است که طایفه الشوارب و در شرح مرطایم
 سیکو بکنند اندامیر المؤمنین سرغیر و بی چنین میگردد و ملا علی قاری شعیبیت ابن حجر در باب دایم از شرح
 غافل میگردد از حدیثی و غیره آنکه لا باس بزرگ السبب التین اثباتا لعمرو و کان ذلک
 الفر و لا یجوز فی غیره الطعنه اذ لا یصل الیه و کبره الزکشی انبعاثه و در شرح مذهب شما
 می رود تراشیدنش بهم باک ندارد و بعضی تراشیدنش را از عبادت بدین منقول کرده است مسئله چون بیوت
 دراز باشد و آب برریان نرسد وضو جاریست بخلاف غسل که درانی خزانه الروایات مسئله اگر بیوت کسی بر
 حلق نمود و تا کسبالم میزنی باید حکومت عمل لازم شود و اگر بیوت را بارش حلق نمود ضمان بر یک حد اکتانیم
 که درانی التا را خایه فصل پنجم در موسی مینی و ابرو و غیر آن مسئله جیدن موسی می تراشیدن آن جاریست
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس آرد و آورده است حدیث ان یقفوا الشعر الذی
فی الاثوب عجم کرده است این حدیث ابن جردی بیعتی از عمر و بن شعیب سیکو بدین تراشیدن آن قائم مقام
 نصف میشود و در فایده ای غایب است آنکه در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود
ان یقفوا الشعر فی کل شهر و بعضی مواضع مذکور است موسی می چید و بر کند شود زیرا که بورت منرا اکتف میگردد
 و در فردوس علم از عبادت بدین بر فرغ آمده لا یقفوا الشعر الذی یكون الاثوب فانه یؤثر
 و لکن فی کل شهر و صاذکوه فی شرح الشریعه که در الحرقه و هکذا فی الغرائف و القتیبه و غیرها
 مسئله گرفتن موسی اندام و اگر از دحام شیم اعتدای مانع نظر باشد جاریست در خزانه الروایات از ناخانیه
 می آید بجز فصل که شعاع الذی فی الحاکم جیدن از حدیثی العین و فی النظم مسئله جیدن موسی

وهادی بنی برای زیباترین حالت است قال الظهیری لا یجوز للمراة تغیر شیء من خلقها الله
حکمها الله تعالی علیها زکاة أو نفق أو تمسک بالحسن أو الزوج ولا تغیره من کون
مقرونة بالحاجبین فترید انما یثبت مالوهم البیعة وعلیه کذا فی حایة التوضیح شرح الجامع
التحقیق رقم الحدود کما یدرس حکم زن در برابر اشغالش ذکر زن امشلیست سبب جواز زینت اندوزی و
پس از الطریق اول منوع باشد مسئله که نفق میسر و که مانع از حسن زیباترین باشد جائزست فتاوی حامی و
عن ابن حنیف ان لا یجوز نفق کل شیء واما نفق من زینة الحیة یکن فی خزائن الروایات در فروع چنانکه سطر
أخذ أحمد من حایة و عارضه نفقه البیعة و در ضرات میسره که باس باخذ الحایبین و
شعور و وجهه مال التیسه الحیة مسئله که در خواب و در کبرخی و در زینت کمال لازم آید اگر کل اهل
نوم نصف است و اگر کایه و در مزد و بیعت است اگر در دوزخ و حلی که در نصف است لازم شود که فی التایا
باب هم در موی از بدن برای چهره و در فصل فصل اول در موی عانه و در این چند مسئله
مسئله مردان موی خلق نشاید و امام ابو یوسف گفته لا باسن است و مطالب المومنین اگر که کجای شجر
حلیه عن ابی یوسف که باسن یکن الذی یکن فی البیعة و نیز و مطالب المومنین که یکن علی
الطریق و اما یؤخذ بالحکمة مسئله مردان موی نعل چیدن آن مرد و جاز است که چیدن موی است
در آیه او فی الاطریق الحلق و السقف اولی و لا علی قاری شرح مشارق نعل می کند که مضمون
او بریده است که نعل نیست بل نیست است بلکه موی نعل از طوطیست و پس موی آنکه می شود و امام
کوین فصل است موی که بران قرار باشد و بعد از امام شافعی در موی است حکایت از الشیخة شفقه لکن لا اوفی
علی الوجع می دانم که نیست نیست که قدرت بر وجع می دانم امام غزالی سبوی نیست بهتر است بر کسی سبک بر
معنا داشته و اما سبک معاد خلق می بوده به او اطلاق کافیست زیرا که در نقاد و از وی و المعی می باشد و
نظافت و آن خلق نیز حاصل که ابی الاحیاء و طالب المومنین در توضیح الحواشی شرح بجای می آید و حلیت
که در از او موی نعل است و این موی سبک می بر که در لفظ نقاد لا باطل که در حدیث آمده و نظر شده
نصف خوف کردید و هر که نظر بر موی انداخته و در کرد و موی را بر نعل انداخته و موی نصف و خلق و نعل

۵۵
 ۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸
 ۳۷
 ۳۶
 ۳۵
 ۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

علی بن ابی طالب و فرمود که گفتند الشیخ فکیر الله فی الامور المسلمة من شاکب سبکة فی الاسلام کتب الله بها
 سبکة و تقوی الله به سبکة و فرمود که خدا در هر چه می بیند موی سپید را زیرا که آن نور سلمان است هر که
 شود در اسلام نویسد خدا نیالی او را سبب آن می باشد و در کردار و سبب آن خطائی و دلیل که سبب آن او را
 فکیر سبب بود در سبب در برتری و شایانی افزوده کائنات خود و تو هم الفیقه باشد در انوار و نور فایست محبت
 دینی و شرح این حدیث می آید در جمیع احوال اشکال است که چون پیری سبب نورانیست در دنیا و آخرت پس
 پوشیدن و تغییر دادن صورت بجناب چه اشروع شد میگویند که مشرعیت آن محبت مصلحت دیگرست فی آن
 از ظاهر اعدا و اظهار جلالت تا تضعیف پیران و در دیر نشود اگر گویند پس چرا انتف نیز برای این مصلحت جائز باشد
 که تخیم که منتانج بر کندن پیری تا اصل منفیست در آخر به تشویر و جوهر و سبب منظر خلعت خاص که زیاد
 و صفیست بر آن پس من آن باشد میان این و آن چه در جواز انتف شیب که بقصد ترمیم و تکلیف باشد در دوا
 الامام ابو حنیفه آمد است امام محمد گفته لا باس و لیکن مختار خلعت است در باب خاتم شرح مشکوٰه فی و مختار در
 شیب مذکورست محکم است در و در و امام محمد لا باس نیست که ان فی مطالب المؤمنین و ابی حنیفه
 تعبیرش مشکوٰه لا باس اشارت است بآنکه ترکش اولست حکایت اول که سبک سبک موی او در راه هم علیه السلام
 است پس گفتند این چه در و کار من این صفت فرمود و کار که یکه ترا هم گفت ربه فی حدیث و کار او
 صالک فی موطا و بعد از آنست ابی حنیفه اول کسی است که میزبان کرد و خسته نمود و بر او تراشید و سوطی
 شرح موطا که در اول کسی است که ناخن تراشید و فرق موی هر راسخت موی با سر و در اول و در سبب
 بجا و کم کرد و خطبه بر سر خواند و جهاد کرد و نمید و کثیر و مقدور و طلب راهت معانقه وقت ملاقات نمود
 مسئله جدید می وی نماز انا لله و الا اگر موی پیش برود و بدور کردش جائزست بل مستحب بلکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناصیه منصفه را از خطبه زنان ملعونه شمار فرمود و ایشان را بمحیرت خلق انداد آورد
 که ان فی مشکوٰه ناصیه نیکه موی است و دیگری چپید و منصفه نیکه و دیگر را بچپیدن می وی خود او را می و دیگر را
 می نویسد ناصی حق موی او را می و چپید و در شرح مسلم گوید این است مکرر پیش برود اگر زنی را را بر او
 مستثنیست در کتابا لا تا امام محمد از حضرت عائشه ام المؤمنین منقول است ان امرأه سالتها ان تحف

فَقَالَ امْسِكْ حَتَّى أَكَلِمِي خَشِينَ فِي بَيْتِهَا نَاشِئَةً دُونَ مِائَةِ سَنَةٍ وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ رِجَالِ
لَوْيَ إِذَا هُمْ يَمْشُونَ بِأَيِّهَا نَاشِئَةً وَهُوَ قَوْلُ أَبِي حَنِيْفَةَ وَبِهِمْ وَكَانَ خَبَرُهُمْ وَمِثْلُ قَوْلِ ابْنِ
مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
كَرْنِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ
عَبْرَهُ لَمْ يَنْقُصْ مَعْرُوفًا مَسْئَلَةً تَرَاثُثِيْنَ وَثَاقِبَا وَجِدْنِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
بِهِمْ جَارِئُ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
الشَّارِبِ تَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ وَتَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ وَتَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ وَتَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ
رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَنَفَثَ أَنْكَرُ أَخْبَرْتُمْ قَوْلَ الشَّارِبِ تَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ وَتَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ
بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
بَايَرِ مَسْأَلَةٍ أَنْكَرُ قَوْلَ الشَّارِبِ تَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ وَتَقْلِيْدًا لَكُلِّ قَارٍ
وَدَرَسِيْنِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
الْوَحِيْدِ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
كَذَا فِي الرَّقَاةِ وَكَذَا فِي الْفَرْدِوسِ لَمْ يَجْعَلْ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ بَرْدِاسْتِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتْلُو آيَاتُهَا وَتَقْصُصُ شَرَاهُ بِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قُلْ الْخُرُوجُ إِلَى الصَّلَاةِ وَهَكَذَا
وَالرَّقَاةُ تَقَالُ لَعَنَ الظَّاهِرُ وَرَوَى مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ
لِلشَّارِبِ رِغَاءُ الْحَيَاةِ وَالسَّوَادِ وَأَسْنَدُهُ قَالُوا وَهَذَا كَلَامُ الْفَرْدِوسِ وَنَقْلُ
الْأَبِطَرِ وَحَلُّ الْعَانَةِ وَاتِّصَافُ الْمَاءِ بِالنَّجَسِ قَالُوا لَوْ لَمْ يَكُنْ لَعَنَةُ الْعَانَةِ لَكُنْ
لَكُنْ لَعَنَةُ الْعَانَةِ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ بَعْضُ نَحْوِ مِثْلِ مَوْزِيْنٍ
أَبِ دُرَيْسٍ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ عَنْ أَبِي حَنِيْفَةَ

که در همه اوقات او شکر و دم شایسته خواهد بود و در بعضی از روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه زیاده است و در حدیث ضعیف آمده که با کسی که طهارت و تقوی و لایط و حلالی العانه یوم النبی و الفسک و انضیب و الناس کجور الجمعه ذکر این حدیث و علی القاری و راجح است که در قنای غریبی رد یعمل ذلک فی النبی و الجمعه اما در آثار خانیه میگوید که دست گرفتن ناخنها و تراشیدن سلبها و در خروج کرده بود آن در جنت و او نیز از قبل از فرغ آن جلوس اشعار و قصص عرب و تعلیم اطفال ممنوع است بعد از آن از نارادیه چنانها و او نیز مانع است قبل از فرغ آن جلوس اشعار و قصص عرب و تعلیم اطفال ممنوع است بعد از آن افضل است که نیاید حج و عمره و جلوس قصص اشعار و دیگران فی المطالب با این روایت موثق به اصول است اما اولاً بجهت تعالفت مع هذا ظاهر اینهمه خلاف است برای ادای نماز و دینه که عبدالمومنین است بوده است ثانیاً بسبب آنکه خبر حایز از تشبیه با نشان و قوت غیر آن بر وزیر عبد اگر چه عمل بعضی شایخ بر است فیهما لیس گفته اند پس حال عبد مجاز بر این دلی بر این قیاس یا ریاضت ملا علی قاری شرح شائل از باب الدام می رود که یثبت فی فیض الظهور یوم النبی حدیث بل کیف ما احتج بالیه و لم یثبت فی کفایت و لا تعبد یوم که کشی و معانی فی النظم فی حدیث الی علی او غیره باطل ذکر همان حدیث و مطالب المومنین فی نظر می آید که دست نزد او بنوعی تعیین وقت در روز بر گرفتن ناخنها و سلبها بل کاهه دراز شود بر باشد و خطا و بی در بعضی از آثار برای تراشیدن اطفال و در جانشین آمده که مورت مرضی است حکایت ابن الحاج صاحب روزه جانشین قصد گرفتن ناخنها و دست چون بنی مذکور یاد آمد ترک نمود بعد از آن ایش بر بعضی قرار یافت که در دنیا حدیثی ثابت شده است که سنت حاضر است که وقت دراز می آید شود پس مذکور تراشیدن ناخنها و سلبها بر بعضی که در آنحضرت ادوات بر که میفرمایند بنی من بشیده عرض کرد در من صحبت رسید و فرمود شنیدنی کشی این حاج که بر دیگر بدن من مسح فرمود تا بر ص و در شد بعد از آن توبه کردم که مخالف آنچه از رسول الله شنیدم نخواهم کرد و اقم الحروف که در چون بجای خود مسلم شده است که احکام مرویه و یا اگر مخالف حکام مخصوصه است زاد که بعد باشد قابل اعتماد است پس سخن مجرب گفتن کسی که این قول رسول مقبول است برین ثبوت است و که اصل شرعیه است چگونه حکم این و یا مقبول خواهد بود و در بقعه تسلیم حجت بر غیر منبسط شد مسئله بر که ضحیه که از یحیی بن اقرابی کردن انصحه کوی بدن ناخنها و در کشیدن انصحه عرض سبب اجزای بدن و واقع شود قابل

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

[illegible]

پای کنندگان نماز مردان مسئله ستردن مویشی بر دست و غیر آن وقت مصیبت موت کسی را رواست
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَا بَرِيٌّ مَحْقُوقٌ وَتَسْلُوقٌ وَخَوْفٌ مَن يَزِيْرُ مَن اَزْكَسِكِي حَلَقٌ كُنْ يَا نُوْحٌ وَبِجَا
 بَادِزْ مَبْدُ كُنْ يَا جَاهِي هَي جُوْرًا بِاِرْهَادٍ بَارِهٍ سَاوَرِ قَتْ مَصِيْبَتِ كَذَا فِي شَرْحِ الْمَصَاحِجِ لِلنُّوْرِيِّ مَسْأَلَةٌ
 اَبْ بَرِ ذَرْقِ حَاجِبِيْنَ بَرِ دَتِ رَسَانِيْدِيْ سِرَاسِمِ كَرْدِ بَا زَا نِيْمِيْ رَا حَلَقِ مَنُوْدِيَا وَصُوْ كَرْدِيْ نَا خُنَا تَرَا شِيْد
 اَعَاوِيْ اَبْ رَسَانِيْدِيْنَ بِرِ سَوَاضِعِ مَذْكُوْرِيْ لَازِمُ مَنِيْ اِيْ كَذَا فِي قَاضِيْخَانِ اِيْمَا كَرْدِ نَا خُنَا عَمْدِيْ دَرِ اَزْ بَا شِيْد
 سَرَكَشْتَا نَزَا بِوَشْدِ اَبْ بَرِ اِيْمَا رَسَانِيْدِيْنَ لَازِمُ سَتِ كَذَا فِي الْمَجْمُوعِ مَسْأَلَةٌ حَلَقِ رَافِعِ بِرِ سَرِ كَسِيْ كَذَا فِي
 وَحَلَقِ رِيْشِ كَسِيْ كَرْدِيْنَ اَكْرَحِيْ بِحَاجَزَتِ مَحْلُوْقِ بَاشِدِ مَنُوعِ سَتِ زِيْرَا اَكْرَا عَا نَتِ بِرِ مَصِيْبَتِ كَذَا فِي شَرْحِ
 الطَّرِيْقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ مَسْأَلَةٌ تَطْيِيْبِ اَذْيَانِ مَعْنِيْ رُوْغْنِ دَرِ مَوِيْهِيْ سِرِ رِيْشِ اِسْتِعْمَالِ كَرْدِيْنَ اَزْ اَوْنَدِيْ
 وَزِيْرِيْنَ مَكْرُوْسَتِ مَرَا نِ اَوْ اَصْلِ دَرِ عِيَابِ مَحْمُوْسَتِ اَكْلِ مَشْرَبِ سَتِ دَرِ ظُرُوفِ زَرُوْسِمِ مَكْرُوْسَتِ
 لَا تَشْرَبُوْا فِيْ اِيْنَةِ الذَّهَبِ الْفِضَّةِ وَلَا تَأْكُلُوْا فِيْ صِحَافِهَا كَمَا هِيَ اَكْمَرُ فِي الدُّنْيَا وَكَلِمَةٌ فِيْ تَحْقِيْقِ
 مَنُوْشِيْدِ دَرِ اَوْنَدِيْ مَكْرُوْسِمِ وَمَخْزِيْدِ رَطْبَا قَهْمِيْ اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا
 سَتِ نَا مَضْمُونِ طَيِّبِ اَذْيَانِ اِمْثَالِ اِيْنِ اَبْرُوْرُوْشِ قِيَاْسِ مَنُوْدِيْ اِيْمَا قَاضِيْخَانِ مَنُوْدِيْ اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا
 وَلَا اِيْذِيْ هَا نِ فِيْ اِيْنَةِ الذَّهَبِ الْفِضَّةِ وَلَا تَأْكُلُوْا فِيْ صِحَافِهَا كَمَا هِيَ اَكْمَرُ فِي الدُّنْيَا وَكَلِمَةٌ فِيْ تَحْقِيْقِ
 وَرُوْغْنِ مَالِيْدِيْنَ دَرِ ظُرُوفِ زَرُوْسِمِ وَبَحِيْنِيْنَ مَكْرُوْسَتِ اَزْ اَنِ بَرِ دَوْدِ اِيْمَا وَسَرْمِيْ دَانِيْمَا وَرُوْغْنِ اِيْمَا
 وَبَحِيْنِيْنَ اَكْرَا مَشْرِئِ اَنْتِ كَرِ اِسْتِعْمَالِ اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا اَكْرَا اِيْمَا زِيْرَا
 ظُرْفِيْ رِيْزْدِيْ وَدَسْتِ دَرِ اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا
 وَبَا اَزْ اَزْ اَكْرَفِ دَسْتِ اِسْتِعْمَالِ نَمَانِيْدِيْ مَكْرُوْدِيْ نَبَاشِدِ كَذَا فِي اَلدَّرُخْتَارِ وَغِيْرِهِ دَرِ شَرْعَةِ اَلْاِسْلَامِ اَكْرَا اِيْمَا اِيْمَا
 صَلَ اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا
 بَا زِيْرِيْشِ بَا زِيْرِيْشِ مَكْرُوْدِيْ دَرِ مِيَا نِ شَانِيْ مَنُوْدِيْ وَوَسِيْدِيْ اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا
 حَاجِبِيْهِ الْمَشْطِ عُوْفِيْ مَنِ الْوَبَا هَرِ كَرِ شَانِيْ مَنُوْدِيْ وَوَسِيْدِيْ اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا
 وَبِهَيْنَامِ شَانِيْ كَرْدِيْنَ سُوْدِيْ اَلْمُشْرِحِ نَوَانِيْدِيْ بَاشِدِ مَسْأَلَةٌ تَبْرِكِ حَبِيْبِ مَبَارَكِ سِرُوْرِيْ اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا
 حَامِ سَتِ اَزْ سِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا اِيْمَا

علیه وسلم بازست در آنکه انبار می آید خال بن الاید موسی مبارک آنسوز را در کله خود تکیه کرد و بری بخت
 در مبارک جنگ بر سر رسید پشت و نظیر و مشور سکیر و در بعضی در شرح بخاری می آید و این گشت پنجم در مبارک
 است که آنرا از بطلان وقت ششم که در شب می مبارک را در خوست سونی ناسیه نمود تا او عشا کرد و سونی ناسیه از راه که
 ناسیه را بنظر ابی ناسبت است و در میان یکدیگر میوزیر یک چون کلاه خال بن ولید رفت و شد ایشان
 بکمال مبالغه تلاش کردند و یا ستار و فرمودند که آنحضرت در عمره ملن سر فرمود و مردم سربای مبارک را گرفتند و
 ناسیه گرفته درین کلاه نهادند و فاکم اشهد فیکاکا و هی معی الا یلبثن لی التضرعی بر حاضر است و جمعی را
 این کلاه بهرام بود و در ظاهر بنی سنی و در حقیقت بخاری مذکور است که نزد ام المومنین سلمه موسی مبارک آن
 حضرت در مجلسی بود چون کسی غلبه میکرد یا نظر کسی تاثیر می نمود یا آفتی دیگر میرسد ایشان بآوردن حرکت
 بر او پیش میباشید و میگویند و در بعضی از آنسوز را در دست آن النبی صلی الله علیه و سلم دعا
 بالکاف و تا و الالحالین شقعه الا کمین شقعه لودعا باطله الا انصار یی فاعطاه و لایاه و
 تا و الیش الا کثیر فقال حلی شقعه فاعطاه باطله فقال فیمنه بن الناس تحقیق طبع است
 بنی سلمه علیه و سلم سر تراش داد و سر تراش را جانب رست سر خود پس طعن کرد و آفتاب آبستر خواند آنحضرت
 از بطلان بخاری این را موسی آید و او را پس داد آنحضرت جانب رست خود را پس گفت تراش پس تراش پس
 داد آن موسی نیز از بطلان پس موقوفه کم این را میان مردم در شقعه لکات کو پس مر یک را بخار و موسی را در مبارک
 رسید در موسی را آن آمده که دریم آنسوز را حال که سر تراش ملن می نمود و یا تراش کرد و شقعه زده
 پس بخاری می آید که موسی از سر آنحضرت افتد و لا است سلمانی و از محمد بن سیرین وی شده که کفرم عبید از زو
 من موسی است از آنحضرت که یافته ام و را از آنحضرت که آن یکو که عید ز شقعه صلی الله علیه و سلم
 و سلم احب الی من الدنیا و ما فیها و اواه الجاری و قال حرکت حرکت یعنی الیه بودن کموی از
 صلی الله علیه و سلم تو در من بهتر است از دنیا و آنچه در دست و می نیاز مجسم بخاری می آید در حدیث اشارت
 که موسی جدا شده را از آدم زنده تر خود بخند شمن مضائق ندارد و دفن کردنش واجب نیست چنانچه بعضی
 گفته اند بابت تخم در خواب و ران یک نمیه و در فصل است تمهید در تحقیق لفظ و معنی خضاب چیز بیک

در این حدیث که موسی از سر آنحضرت افتد و لا است سلمانی و از محمد بن سیرین وی شده که کفرم عبید از زو
 من موسی است از آنحضرت که یافته ام و را از آنحضرت که آن یکو که عید ز شقعه صلی الله علیه و سلم
 و سلم احب الی من الدنیا و ما فیها و اواه الجاری و قال حرکت حرکت یعنی الیه بودن کموی از
 صلی الله علیه و سلم تو در من بهتر است از دنیا و آنچه در دست و می نیاز مجسم بخاری می آید در حدیث اشارت
 که موسی جدا شده را از آدم زنده تر خود بخند شمن مضائق ندارد و دفن کردنش واجب نیست چنانچه بعضی
 گفته اند بابت تخم در خواب و ران یک نمیه و در فصل است تمهید در تحقیق لفظ و معنی خضاب چیز بیک

در این حدیث که موسی از سر آنحضرت افتد و لا است سلمانی و از محمد بن سیرین وی شده که کفرم عبید از زو
 من موسی است از آنحضرت که یافته ام و را از آنحضرت که آن یکو که عید ز شقعه صلی الله علیه و سلم
 و سلم احب الی من الدنیا و ما فیها و اواه الجاری و قال حرکت حرکت یعنی الیه بودن کموی از
 صلی الله علیه و سلم تو در من بهتر است از دنیا و آنچه در دست و می نیاز مجسم بخاری می آید در حدیث اشارت
 که موسی جدا شده را از آدم زنده تر خود بخند شمن مضائق ندارد و دفن کردنش واجب نیست چنانچه بعضی
 گفته اند بابت تخم در خواب و ران یک نمیه و در فصل است تمهید در تحقیق لفظ و معنی خضاب چیز بیک

و اما در این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خضاب با کسر
 مبنی و ک کردن از باب خبری یکی را نیز که در این کتاب حاصل شود که در این جمیع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا پسند مهندی نامند و
 پنج اول و ثالث و سکون عین بر مشهورست پسندیش کسیر باشد اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خفایات آنظر
 پس مشهور تخفیف تایی شناه قوتانیه است و جبری در بنای از او بعد پسندیده نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور برکنیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاک و در کراهی لاس یکدیگر را شهنوا الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنایه می و در ثبت خلط مع الوسمه و یخضع به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر می در بحر می و الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل انه شیء یزرع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و یکلم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما به فلهذا یزرع معه و بالضم و رقی یخضع منه شیء
 بقال له الفارسیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یخفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یخضب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایسمو صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو خضر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یختناه صعب فی قول الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر و
 الزینان یعلو فوق العامة و له مرقه قد الفاعل فی داخله نوى و اذا انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخشن است که کم
 برکنیل است اما از آن محروم که در انصرحیات انه فنون چنان میاید که کم غیر برکنیل است از یک عبارات
 ثقات جوهری و صاحب می و الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخضاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخضاب لا سود و در از این نام و حقیقه متواتر است ان الخضاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و مبنی برکنیل بود بدست چندی در

این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خضاب با کسر
 مبنی و ک کردن از باب خبری یکی را نیز که در این کتاب حاصل شود که در این جمیع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا پسند مهندی نامند و
 پنج اول و ثالث و سکون عین بر مشهورست پسندیش کسیر باشد اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خفایات آنظر
 پس مشهور تخفیف تایی شناه قوتانیه است و جبری در بنای از او بعد پسندیده نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور برکنیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاک و در کراهی لاس یکدیگر را شهنوا الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنایه می و در ثبت خلط مع الوسمه و یخضع به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر می در بحر می و الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل انه شیء یزرع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و یکلم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما به فلهذا یزرع معه و بالضم و رقی یخضع منه شیء
 بقال له الفارسیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یخفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یخضب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایسمو صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو خضر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یختناه صعب فی قول الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر و
 الزینان یعلو فوق العامة و له مرقه قد الفاعل فی داخله نوى و اذا انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخشن است که کم
 برکنیل است اما از آن محروم که در انصرحیات انه فنون چنان میاید که کم غیر برکنیل است از یک عبارات
 ثقات جوهری و صاحب می و الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخضاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخضاب لا سود و در از این نام و حقیقه متواتر است ان الخضاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و مبنی برکنیل بود بدست چندی در

این کتاب از این که درین مثل خدا و عزرا و ورس و کرم و همه آید و هست که خضاب با کسر
 مبنی و ک کردن از باب خبری یکی را نیز که در این کتاب حاصل شود که در این جمیع الوسائل از آنجا که
 و تشدید برین که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنامست معروف که آنرا پسند مهندی نامند و
 پنج اول و ثالث و سکون عین بر مشهورست پسندیش کسیر باشد اگر کم و لفظ و ما بهیت آن خفایات آنظر
 پس مشهور تخفیف تایی شناه قوتانیه است و جبری در بنای از او بعد پسندیده نیز آورده و صاحب الجوا
 بنفختن و باضم آورد و اما مسمی هر دو جدا گانه گفته که سیانی و اما پیش بقول مشهور برکنیل باشد که آنرا و
 گویند و در بعضی غیر است آورد انطاک و در کراهی لاس یکدیگر را شهنوا الله الشیل و قبل ثبت له و
 د قی و و در هو اصغر و رجل اسود جزیری و بنایه می و در ثبت خلط مع الوسمه و یخضع به الشعر
 و قبل هو الوسمه و ابن یوسف هر می در بحر می و الکتم و الخیرات قال مولانا نفیس قد استخلف
 ما هیة الکتم هو الوسمه و قبل انه شیء یزرع مع الحما لیشبه ورقه و رقی الحما و یکلم
 اعلی منه حتی یقع استیظلال الحما به فلهذا یزرع معه و بالضم و رقی یخضع منه شیء
 بقال له الفارسیه نیل و خضر علی در شفا الاسقام می کار و هو الوسمه و قبل هو من شجر الحبال
 یخفف ورقه و یدق و یخلط بالحما و یخضب به الشعر فقی کونه و یقوی به و قبل ان الکتم
 لایسمو صعدا و ثبت فی اصعب کما یقولون من الشعر و هو خضر ورقه کورق الایس و اصغر
 و یختناه صعب فی قول الکتم معروف بالانکس ثبت فی الشهور ورقه و ثبت هر و
 الزینان یعلو فوق العامة و له مرقه قد الفاعل فی داخله نوى و اذا انشج اسود
 استحق مخلصا و ازین احوال اختلاف همیشه بدست و صاحب مخزن الادویه میگوید بخشن است که کم
 برکنیل است اما از آن محروم که در انصرحیات انه فنون چنان میاید که کم غیر برکنیل است از یک عبارات
 ثقات جوهری و صاحب می و الکتم ثبت خلط مع الوسمه الخضاب و علامه زعفرانی و قاف میگوید
 هو ثبت خلط مع الوسمه الخضاب لا سود و در از این نام و حقیقه متواتر است ان الخضاب حسن
 لکن بالحما و الکتم و الوسمه و ازین هر سه کلام مغایرت کم از و مبنی برکنیل بود بدست چندی در

نفس الاممیت که نسبت با نعل ایروانی برود و خود شبانی در مذهب کومر الوسمه برایش نعل و مطرزی کرد
 الحظیر و قیل العظیم و این در زیر درجه و عظم را بر تبه کتم آورده و صاحب موس در ترجمه خط و عظم برود و کومر
 نباتات مختص به او هوالو سمه و در ترجمه و سمه النیل نباتات مختص به یورقه و در ترجمه نعل
 العظیم او نباتات آخر و ساق صلیب شعبه قاق و در قی صغار مرصقه من الجابین
 و تخمین است که در مبرک نعل است و او و الظاک و در مکر می رد النیل هو الوسمه و الحظیر و العظیم
 و در مخزن بنویسد همین رسم است و صرح به در مینی شرح القانون بیا اما در سلفی شرح مژده خست که بعد
 منش شده چیزی شبیه یوی و مائل به برخی مانند عرفان زبان ظاهر کرد و در سائیداش مانند سائید عرفان که ازین
 از دنیا بابدان کمک میکند از فی المخزن تعالای انطاکلی اسدی و صاحب مغرب کوید کمیت زردیا کیا بهیست
 و شرح و قانون می آید در سحر قانیت مشابیه عرفان که ازین آرزو بعضی برانند که خواهشید درخت است
 السدید شرح القانون فصل اول در حکام خضاب و تمام آن مسئله خضاب زرد و سرخ مزان زمانه اجاز
 مستحب بدین که امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که رسول مرور عالم صلی الله علیه و سلم جانب خضاب
 که ریشهای ایشان سپید بود بر اندر سر فرمود یا تمشش اکضابا و احمر و او صقرو و احال الفی اهل الکتاب
 ای کرده و نصاریخ کنند یا ز کنند یعنی ریشهای خود را خالصت کنند اهل کتاب را که ایشان خضاب نیکو و زکند
 جمع النصال و امام کوید و خضاب و قال است احم است که خضاب پیری و دوزن بود و راجع است به ریشهای
 حرام امام محمد در موطا می آید که نوری بالخضاب بالوسمه و الحنا و الصفرة باء اولان زکة ابیض قال
 باء اولان زکة حسن یعنی بنیم خضاب و حنا و خضاب خوشبوی و باکی و اگر سوی سپید کند و نیز مضام
 نداد و هر یک بهتر است قاضی خان کوید الخضاب بالخنا و الوسمه حسن و در فتاوی نر از ریزه امام نو
 می و ان الخضاب حسن و لکن بالخنا و الکتم و الوسمه ارادیه الحیة و شعور الوسمه حسن
 فی حال غلبه الحنا باسن به فی الکتم تخمین خضاب حسن است بجا و کتم و سمه مراد در ریش سر است و خضاب
 در غیر جها و نیز مضام نداد و بواسطه مسئله خضاب بیه که مشابیه بود صلی باشد غیر غازی یا ز احرام است دلیل
 حدیث صحیح مسلم از عامر بن ابی نجره روز فتح که بهنگام اظهار سلامش که ریش سپید شد از غیر و اهل الکتاب

[illegible]

در خضاب و غیر شیب شنیدند و شاید حدیث حسن شیب در آن زمان با معنیان بن سید و لند امیر بن سید
یا آنکه حدیث غیر شیب انا مع حدیث حسن پیری خیال کرده باشد که فی الدراج نا خلا عن الموسی بن
خضاب زرد و بهتر است از خضاب خنا و کم و آن بهتر است از خضاب خنا تنها در حسن بود او را از ابن
مرویت مر علی بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم رجل قد خضب بالحناء فقال ما احسن هذا

مر آخر قد خضب بالحناء و الکتم جميعا فقال هذا احسن من هذا ثم مر آخر قد خضب
بالصفر فقال هذا احسن من هذا کلمه گذشت بر غیر خضاب و دیگر که تخمین خضاب کرده بود و بجای
فرمود آنحضرت پیچیدگی است این سیر گذشت مروی دیگر که خضاب کرده بود و بجای و کم هر دو پس فرمود
این بهتر از اول است یعنی اگر خضاب بجای سیر گذشتند و دیگری که تخمین خضاب کرده بود و بر دیگری فرمود
آنحضرت این بهتر است از همه آنها **فصل دوم** در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در حدیثین است
آنحضرت خود استعمال خضاب نفرموده و در حدیث صحیحین و غیره بطریق متقدمه از ابن النبی

صلی الله علیه و آله و سلم لم یخضب و لم یبلغ شیبته الی الخضاب و دلیل حدیث مسلم از ابن النبی

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انما كان البياض في عتقه و في الصدخين و في
الرايس شيئا ای خضاب نکرده است بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم و خرابین است که سبیدی بچه ریش و صدخین
و سر زردی بود و نیز دارد ریش که موهای سبیدی آنحضرت آنقدر کم بود که بمقام مومین نامعلوم میشد و گفته اند
تا است تر سیده بودند و بعضی بلغمه یا پیچیده نموده و بخار بعضی از محدثین و فقها است که آنحضرت صلی الله
و سلم خضاب فرموده است دلیل حدیث صحیحین او وارد و سنائی و محمد بن عبد بن عمر بن صقر بن حبه و کالود
و الزکری بن خضاب زرد و پیغمبر بود آنحضرت ریش مبارک خود را بکلاه و کسین بنی زور عفران و کسین

صحیحین از ابن عمر و آیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصغر بالصفر و دوم بر غیر خدا صلی الله
و سلم که خضاب بر روی پیغمبر بود و دلیل حدیث زردی از ابو ریشه و آیت الشیب و حاکم بن محمد
و بدین جواب آورده و شیبته استمر خضوب بالحناء و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو ریشه روایت

کرده که آن رسول الله یخضب بالحناء و الکتم که فی الدراج نا خلا عن الموسی بن

[illegible]

[illegible]

